

داستان‌های شرلوک هولمز

عینک دور طلایی

< و پنج داستان دیگر >

آرتور کانن دوویل

ترجمه کریم امامی



کارآگاه

فہرست

ہفت	باز ہم چند نکتہ
۱	خانہ خالی
۳۳	دو چرخہ سوارِ تنها
۶۳	چارلز آگستوس میلورتن
۸۹	شش ناپلئون
۱۲۱	عینکِ دورطلایی
۱۵۵	دومین لکہ
۱۹۵	اعلام

خانه خالی

در بهار سال ۱۸۹۴ بود که قتل عالی‌جناب رانلد آدر، آن هم در غریب‌ترین و مرموزترین شرایط، سروصدای زیادی در لندن برپا کرد و موجب نگرانی محافل اشرافی گردید. مردم از آن مقدار جزئیات امر که در جریان تحقیقات پلیس افشا گردید آگاه شدند، ولی مقدار قابل توجهی از حقایق پنهان ماند، چرا که مدارک و شواهد موجود در ادعای نامۀ دادستان آن چنان محکم و کوبنده بود که نیازی به آشکار ساختن تمام حقایق پیش نیامد. و حالا تنها پس از گذشت نزدیک به ده سال از واقعه است که صاحب این قلم اجازه یافته حلقه‌های مفقود آن سلسله رویدادهای عجیب را از صندوقۀ اسرار خارج بسازد و در معرض افکار عمومی قرار دهد. آن جنایت البته در حدّ خود قابل توجه بود ولی برای من، در مقایسه با دنباله غیرقابل تصوّر که ماجرا پیدا کرد و مرا بیش از هر واقعه دیگری در طول زندگی پُرماجرای خود مبهوت و شگفت‌زده ساخت به کلی هیچ بود. حتی در این لحظه که مدتی نسبتاً طولانی از ماجرا گذشته است وقتی به آن فکر می‌کنم دچار هیجان می‌شوم و بار دیگر در ذهن خود به جریان درآمدن آن سیلاب ناگهانی شادی و حیرت و ناباوری را که یک باره بر سر من فرو ریخت حسّ می‌کنم. اجازه بدهید خطاب به همه علاقه‌مندان آن شخصیت یگانه‌ای که من گهگاه چشمه‌هایی از افکار و اعمالش را به آنان نشان می‌دادم عرض کنم که ای دوستان، اگر من اطلاعاتی را که در اختیار داشتم با شما در میان نمی‌گذاشتم، شما مقصّر نبودید، زیرا که اولین وظیفه من ایجاب می‌کرد که شما را در جریان قرار دهم، ولی افسوس

که همان شخصیتِ والا مرا مشخصاً از افشای حقیقت منع کرده بود و تنها در سومین روز ماه پیش بود که آن منع را لغو فرمود و رخصتِ بیان حقایق را داد.

این نکته قابلِ تصوّر است که من در نتیجهٔ دوستی و خصوصیتِ خود با شرلوک هولمز عمیقاً به مقولهٔ مسائل جنایی علاقه‌مند شده بودم و بعد از ناپدید شدن او نیز گزارش‌هایی را که از جرم و جنایت در مطبوعات منتشر می‌شد تماماً با کمال دقت مطالعه می‌کردم و حتی چند بار نیز برای دلخوشی خود سعی کردم با استفاده از شیوه‌های شرلوک هولمزی به حلّ آن مسائل پردازم، که البته موفقیتی به چنگ نیاوردم. اما در این میان، هیچ یک از معماها مرا به اندازهٔ سرانجام فاجعه‌بارِ رانلد ادرِ مجذوب خود نساخته بود. وقتی مطالبی را که شاهدان عینی در جلسهٔ دادگاه تحقیق بیان کرده بودند می‌خواندم — مطالبی که منجر به صدورِ رأی «قتل عمد به دست شخص یا اشخاص نامعلوم» گردید — با وضوح هر چه تمام‌تر متوجه ضایعه‌ای شدم که از مرگ شرلوک هولمز نصیب جامعه شده بود. نکاتی در آن ماجرای غریب وجود داشت که حتماً برای او جالب می‌بود، و قدرت مشاهدهٔ ترتیب شده و ذهن چالاک بهترین کارآگاه خصوصی اروپا، اگر در صحنه حضور می‌داشت یقیناً می‌توانست بر مساعی پلیس پیشی بگیرد. تمام روز، در حالی که با کالسکه به عیادت بیماران خود می‌رفتم به چگونگی مسئله فکر می‌کردم و هیچ توضیحی را که از هر لحاظ برایم قانع‌کننده باشد نمی‌یافتم. اینک حقایق امر را به صورتی که در جلسهٔ دادگاه افشا شد به اختصار مرور خواهم کرد، هرچند که این خطر وجود دارد که بعضی از خوانندگان داستانی تکراری را بشنوند.

عالی‌جناب رانلد ادرِ پسر دوّم لرد می‌نوت بود که در آن زمان حکمران یکی از مستعمرات ما در استرالیا بود. مادر ادر به انگلستان بازگشته بود تا چشم خود را که آب مروارید آورده بود عمل کند و با پسرش رانلد و دخترش هیلدا در خانهٔ شمارهٔ ۴۲۷، در خیابان پارک

لین با هم زندگی می‌کردند. پسر جوان با بهترین و محترم‌ترین اعضای جامعه نشست و برخاست می‌کرد و از قرار معلوم هیچ دشمنی نداشت و آلودگی خاصی هم پیدا نکرده بود. رانلد قبلاً با دوشیزه‌ای به نام ایدیت وودلی، از اهالی کاسترز، نامزد شده بود ولی این نامزدی را طرفین چند ماه بعد با رضایت یکدیگر پس خوانده بودند و هیچ نشانه‌ای نیز وجود نداشت که به هم خوردن نامزدی باعث دلخوری عمیقی در یکی از آن دو شده باشد. غیر از این، زندگی مرد جوان در مسیری مشخص و متعارف، به صورت یک دایره بسته، پیش می‌رفت، چرا که رفتارش آرام و طبعش خالی از احساسات تند بود. با این همه، فرشته مرگ در فاصله ساعت ۱۰ تا ۱۱ و ۲۰ دقیقه شب سی‌ام ماه مارس ۱۸۹۴ به سراغ این جوان اشراف‌زاده به ظاهر فارغ‌البال رفت.

رانلد ادر به بازی ورق علاقه وافری داشت و ساعت‌های طولانی را یک نفس صرف بازی می‌کرد ولی هیچ‌گاه بُرد و باختش آن‌قدر زیاد نبود که مشکلی ایجاد کند. رانلد در سه باشگاه ورق‌بازی، با نام‌های بالدوین، کوندیش و باگاتیل، عضو بود. در دادگاه گفته شد که رانلد در همان شب مرگش بعد از صرف شام در باشگاه باگاتیل یک دست «حُکم» بازی کرده بود. بعدازظهر همان روز هم باز در آنجا بازی کرده بود. شهادت کسانی که با او همبازی بودند — آقای ماری، سرجان هاردی و سرهنگ موران حاکی از آن بود که بازی انجام شده واقعاً حُکم بود و نه چیز دیگری؛ و هر چهار بازیکن در آوردن ورق کم و بیش به یک نسبت شانس آورده بودند. ادر ممکن بود حداکثر پنج لیره باخته باشد، نه بیشتر. افراد خانواده ادر مال و مکتب قابل توجهی داشتند و باختی در این حد تأثیری در احوال او نداشت. رانلد تقریباً هر روز در یکی از سه باشگاه بازی کرده بود، ولی او بازیکن محتاطی بود و معمولاً از پشت میز بازی برنده برمی‌خاست. همچنین از خلال مطالب بیان شده در دادگاه معلوم شد که چند هفته زودتر رانلد ادر و شریکش